



سابقه و سیر مثل در فارسی

مثل بکسر میم یعنی شبیه و مانند و مثل بفتح اول و دوم یعنی نمونه و نمودار و جمع هر دو امثال است. تمثیل هم بمعنی نمونه آوردن یا نمودار ساختن مطلبی و حقیقتی است در قالب داستانی کوچک.

مثل بطور کلی در حکم راهنمایی است که میکوشد با اشارات خود، انسانها را به حقیقتی سوق دهد و به هدفی مرتبط سازد. مثل نیکو وسیله‌ای است برای تفکر و برای بیداری و سوق دادن مردم بسوی هدفهای واقعی زندگی. پس مثل وسیله است نه هدف. مثل گاهی هم نمونه‌ای است از یک واقعیت عینی و هم نموداری است از آن.

با همین بیان اجمالی روشن می‌شود که مثل از جنبه اجتماعی و اخلاقی عهده‌دار و تالیف‌های است و از این راه در تربیت افراد و اجتماعات تأثیر فراوان دارد. بسادستورهای اخلاقی و راهنمایی‌های تربیتی را که آشکارا نمیتوان القاء کرد، اما همان مطلب از راه تمثیل، یعنی نصیحت غیر مستقیم، در اعماق قلب افراد تأثیر شایان میگذارد و جای باز میکند و به همین جهت است که این رشته از بیان در ادبیات جهان و بویژه در ادبیات فارسی میدانی وسیع باز کرده است. شعرا و نویسندگان جهان از روزگار باستان تا امروز برای بیدار ساختن افراد و بکار انداختن افکار ملت خود و توجه دادن آنها به فضائل انسانی و نیز برای تقویت مبانی اخلاقی و آداب زندگی اجتماعی داستانهای کوچک و زیبای ساخته‌اند و از این راه پندها داده‌اند و راهنمایی‌هایی کرده‌اند. در آثار ادبی و تاریخی و اجتماعی و

☆ آقای دکتر سید محمد ادهمنش معلم زبان و ادبیات و علوم انسانی دانشکاه تهران و مدرسه

عالی ترجمه.

مخصوصاً در آثار دینی ملت‌های گذشته که بدست ما رسیده است ، مقداری فراوان از این داستانهای دلنشین و درعین حال آموزنده را می‌بینیم که هر یک بگونه‌ای ، از ماجرای زندگی درسی میدهد و حقیقتی از حقایق حیات را باز می‌گوید .

در کتاب عهد عتیق مثلی آمده است که می‌گویند نمونه قدیمترین مثلها در سرزمینهای شرق نزدیک است . مثل این است : شتر خار لبان نزد سرو آزاد لبان نماینده‌ای فرستاد که دختری را به پسر من به مسری بده . اما حیوان وحشی که در لبان بود بر او گذر کرد و شتر خار لبان را پایمال نمود .^۱

قریب به همین مضمون است داستان زیر که در عهد عتیق مذکور است :

درختان رفتند تا برای خود مهتری و رهبری برگزینند . به زیتون پیشنهاد کردند . او ابا کرد و گفت : آیا این روغن خود را که خدا و انسان مرا با آن محترم داشته است ترک نمایم و حکمرانی بر درختان را انتخاب کنم ؟ به درخت انجیر گفتند : تریسا . گفت : من شیرینی خود را رها کنم و فرمانروائی بر مثنی درخت را بگیرم ؟ به درخت مویشنهان شده او گفت : چگونه من شیوه خود را که خدا و بشر را از من راضی میکند کنار بگذارم و به امارتی چند روزه دل خوش کنم . درختان همه آمدند و پیشنهاد را به شارسودند . خسار گفت : می‌پذیرم . بشر طآنکه همه شما در سایه من پناه گیرید و گرنه آنتی از من بیرون آید که تمام سروهای آزاد لبان را بسوزاند .^۲

در ادبیات مانسکریت ، امثال راجع به حیوانات و نباتات زیاد است که بعضی آنها بصورت کلمات کوتاه باقی مانده است . بونفی ، محقق جدید آلمانی^۳ و ترجمان پانچاتانتار گوید : بنیانگذار مثلهای کوچک ، شرقیان بوده‌اند . او در بررسی‌های خود نشان داده است که آثار بودائی تا چه حد در نشر امثال کوچک در زبان و ادب باستان تأثیر گذاشته است . از نمونه‌های مثلهائی که عین آن در آداب بودائی بوده و امروز هم وجود دارد ، همان مثل معروفی است که بوزویه طیب آنرا در مقدمه کلیده و دمنه پهلوی آورده است و در کلیده و دمنه بهرامشاهی هم از عربی به فارسی نقل شده است . مثل مذکور درباره انسانی است که روزگار را بغفلت میگذارد و به آینده و آخرت خود : کوچکترین توبه و اندیشه‌ای ندارد :

.... همچون آن مرد باشد که از پیش شتر مست بگریخت . و بضرورت سویشتن در چاهی آویخت . و دست در دوشاخ زد که بر بالای چاه رسته بود و دو پای خود را بر سر چاه ، ماری دید که سرازچاه بیرون گذاشته بود پیش خویش زنبور خسانه‌ای دید و قدری شهبانفت چیزی از آن به لب برد . چنان در حلاوت آن مشغول شد که از کارهای

خودغافل گشت و ۴...

سنائی غزنوی که در تمثیل، از استادان بنام است مثل مذکور را بصورت نظم در آورده است^۵ با اندک تغییر. مثلثائی چنین در زبان عربی یافته می شود که اصلش از مردم خاور زمین است و در همان روزگار باستان در زبانهای دیگر راه یافته است. از این نمونه است مثل معروف: انما اكل الثور الابيض [یعنی: من آن روز خورده شدم که گاوسفید خورده شد]^۶ خلاصه داستان چنین است:

سه گاو در بیشه ای بودند، سیاه و سفید و سرخ و در آن بیشه شیری ساکن بود. گاوها با هم متحد بودند، و شیر را بر آنها دست نبود روزی شیر به دو گاو سیاه و سرخ نهانی گفت: رنگ من با شما یکی است، و گاو سفید در میان ما بیگانه است. بگذارید او را بکشم و چراگاه تنها آن ما باشد. آن دو فریب خورده یار خود را رها کردند. شیر گاو سفید را بکشت و به پیش گاو سرخ آمده او را بهمان گونه بفریفت و بکشت. سپس قصد خوردن گاوسپاه کرد. گاوسپاه گفت، بگذار تاسه بار فریاد کنم. او چنین فریاد کرد که: من همان روز خورده شدم که گاوسفید خورده شد.^۷

در زبان فارسی از روزگار قدیم داستانهای کوچک به نظم و نثر، حاوی بندهای نیک و ناشیرین بوده است. البته این طرز بیان نتیجه روش آموزش هندی و بودائی است که از زمانی پیش از سیروس در پارس راه یافت. از نمونه های بس مشهور داستانی است به پهلوی بگونه نظم به نام «درخت آشوریک»، که مناظره ای است میان درخت سرزمین آشور [خرما بن] و بز، که هر یک برای برتری خود دلیلی می آورد

هر و دوت مثلی را از سیروس نقل کرده است که خلاصه اش این است:

سیروس از مردم لیدی خواسته بود که از طرفداری کوزوس دست بازدارند و لسی آنها به حرف او اعتنا نکردند. وقتی که مردم لیدی ناچار مطیع حکومت پارس شدند انبوهی ما فردی، راییش سیروس فرستادند که همان امتیازی را که برای رعایای کوزوس پذیرفته است برای اینها هم بپذیرد. سیروس در پاسخ، این مثل را گفت:

نی زنی برای ماهی هائی که در دریا شنا می کردند نی مینواخت تا با آهنگ آنها را به کنار آورد. هر چه نی زدمایها نیامدند دام خود برداشت و آنچه بان بموقع افکند که ماهی های زیادی را به دام کشید. چون به خشکی آورد دید ماهی ها به جست و خیز پرداختند. گفت لازم نیست، حالا دیگر نرقصید. زیرا آن هنگام که من برای شما میزدم نخواستید برقصید.

خلاصه آنکه ایرانیان ذوق و توجه خاصی به مثل گوئی و تمثیل داشتند. بخشهایی را که ایرانیان به کایله و دمنه افزودند، و داستانهای که از پهلوی به عربی درآمد از قبیل:

هزارویک شب یا هزار افسانه ، و منند با دنامه که شامل سی و چهار تمثیل است ، و مرزبان نامه که به سبک کلیله و دمنه در ایران نوشته شد . و نیز مثلثاتی که منسوب است به بزرگمهر ، و در روزگار اسلامی به عربی و سپس به فارسی درآمد ، همه اینها نموداری است از علاقه و ذوق ایرانیان به مثل نویسی و مثل گوئی .

رازی در تفسیر کبیر به قدیمی بودن فن تمثیل در میان ایرانیان اشاره کرده نمونه‌ای آورده است به این عبارت :

قالت البحوضة قد وقعت على نخلة عالية ، وارادت ان تطير عنها : يا هذه استمسكي .
فانی اریدان اطیر . فقالت النخلة : والله ما شعرت بوقوعك ، فكيف اشعر بطيرانك !؟
پشه‌ای بر درخت بلند خرمائی نشسته بود ، خواست که از روی آن پرواز کند . گنت‌ای درخت حرما مرا محکم بگیر . من میخواهم بپریم . درخت خرما گفت : سوگند بخدا تو در آن هنگام که بر من نشستی کوچکترین احساس وزنی نکردم ، چگونه با پرواز نوا احساس سنگینی کنم ^۸

احمد بن کاتب موکل کاتب قطعه‌ای لطیف را از رودکی گرفتند به عربی منظوم ساخته است .

تصور الدنيا بعین الحسی
والدهر بحر فاتخذ زورقاً
لا بالذنی انت بهما تنظر
من عمل الخیر یسه نعب
دنیا را با چشم پرهیز بنگر نه با این چشمی که با آن نگاه میکنی . زسانه هم چون دریای پهناوری است از اعمال شایسته زورقی فراهم کن تا از آن سلامت بگذری .
مثل معروفی است از شیر فروشی که بنیرنگ آب در شیر میکرد . سیاهی آمد و رسید او ببرد . گفتندش این همان آبهای است که در شیر میکردی همه یکجا جمع شد و یکباره گوسفندان بر بود .

از شاعران و نویسندگان بنام فارسی چون سنائی و عطار و مولوی و سعدی ، فراوان و لطیف مثلها برجای مانده که همه حاوی نکات تربیتی و مشوق به فضائل اخلاقی . بسیاری از این مثلها را بزرگان ادب و دانش از روزگار باستان در نظم و نثر ما بیادگار نهاده‌اند .

مثل در مثل غروب - قدیمی ترین مثلها که در میان غربی‌ها مشهور بوده است و هم اکنون موجود و متداول است مثلثاتی است منسوب به «ایزوپ» که حدود قرن پنجم قبل از میلاد مسیح فراهم آمده است . این مثلها شباهتی دارد به داستانهای که از لقمان حکیم بر جای مانده است . بیشتر مثلهای ایزوپ از زبان حیوانات است با معانی اخلاقی خاص -

این مثلها را بابریوس شاعر یونانی حدود قرن دوم میلادی به نظم آورده . ترجمه دیگری از این امثال حدود قرن چهارم میلادی بوسیله آویانوس شاعر و جغرافیدان لاتین انجام یافته است .

گویند ایزوپ بنده ای بود که صاحبش او را آزاد کرد . روزی خواجه به او گفت بهترین اعضای گوسفند را جهت خوراک برای او بخرد . او زبان گوسفند خرید . روز دیگر خواجه اش گفت : بدترین اعضای گوسفند را برای من تهیه کن او باز زبان گوسفند را خرید و آورد خواجه علت را پرسید . ایزوپ شروع کرد به مدح زبان و ذم زبان و در آن باب برای خواجه خود سخنی هائی گفت حکیمانه آنچنانکه خواجه را بس عجب آمد . از قرن چهاردهم میلادی مجموعه ای در دست است از پلاندروس حاوی پنجاهای حکیمانه که مورد استقاده ادبای جهان میباشد .

فن مثل نویسی در قرون وسطی در میان ملل غرب رواج بسیار یافت و تدریجاً به منتهای کمال رسید . لافونتن^۹ شاعر معروف فرانسه این فن را به اوج رفعت رسانید . پس از او فلورین^{۱۰} در این رشته هنرنمایی کرد و در این روش از سخن ، مقامی بلند یافت [اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸] .

ناگفته نماند که مقداری از این امثال در قدیم از منابع شرقی گرفته شده است و بعد هابه زبانهای گوناگون درآمده در روزگارهای بسیار برجای مانده حکم مثل های سائر را پیدا کرده است . از قبیل همان مثلی که ظاهراً از امثال ایزوپ است و لافونتن با تغییراتی آنرا به شعر لطیف در آورده است و عین آن در بعض منابع شرقی موجود است بدین شرح :

۱ - طبری در باب حوادث سال هشتاد و دو هجری داستانی را به مهلب بن ابی صفره^{۱۱} منسوب کرده گوید :

فدعا المهلب حبیباً ومن حضر من ولده ، ودعا بسهام ، فحزمت ، وقال : اترونکم کامریها مجتمعة ؟ قالوا : لا . قال افر ونکم کامریها متفرقة ؟ قالوا : نعم . قال فهکذ الجماعة .

مهلب در مجلسی که حاضران از فرزندان او بودند چوبه های تیری خواست . حاضر آوردند او چوبه هارا بهم بست و خطاب به حاضران گفت : آیا فکر می کنید که بتوانید اینها را بشکنید ؟ گفتند : نه . سپس در حالیکه چوبه هارا از هم جدا کرده بود پرسید . گفتند : آری . گفت : اینچنین است اتحاد و اجتماع .

۲ - ابوهلال عسکری این داستان را به «قیس بن عاصم» نسبت داده سخن را با ابیات زیر پایان رسانیده است :

ان مدنی عمری وان لم یشدد

بصلاح ذات الیمن طول بقاء کم

لسود منكم وغير مسود
بالسرذو حقيق وبتلش باليد
والوهن والتكسير للعتيد

حتى فلين قلوبكم وجلودكم
ان القداح اذا جمعن فرامها
عزت فلم تكسر وان هي بددت

ترجمه: ادامه حیات شما وابسته است به صلح و صفائی که میان شماست چه در زمان زندگی من و چه پس از من . و بقای شما تا زمانی است که دل‌های شما و بدن‌های شما برای سیاه و غیر سیاهتان و بزرگ و کوچکتان بهم نزدیک باشد و بیکدیگر عطف و شفقت داشته باشید . چوبه‌های تیری که محکم بهم بسته شده‌اند اگر مردی باخشم و مهابت تمام هم بخواند آنها را بشکند نمیتواند . این چوبه‌ها یکدیگر را سخت گرفته‌اند و بهمین جهت شکسته نمی‌شوند . اما اگر اینها از هم جدا شوند مطمئناً شکسته خواهند شد زیرا ضعف و شکست همیشه متوجه تفرقه و متفرق است .

۳ - مرزبان نامه در داستان مار و بزگر گوید :

بنگر که از نیش پشه‌ای چند که چون به تو از زور و تعاون دست یکی میکنند با پیکر
پیل و هیکل گاومیش چه میرود .

کونوا جميعاً یا بنی اذا اعتری
تأبی القداح اذا جمعن تکسراً
خطب ولا تتفرقوا آساءاً
واذا فترقن تکسرت افراداً

ای فرزندانم : در آن هنگام که حادثه بزرگی به شما روی آورد با هم متحد باشید و پراکنده نگردید . چوبه‌های تیر تا زمانی که بهم پیوسته‌اند از شکسته شدن محفوظند . اما بمحض آنکه از هم جدا شدند و یکی یکی گشتند شکسته خواهند بود .

۴ - جامی در سلسله الذهب ، دفتر اول ، داستان مذکور را در قالب ابیاتی آورده است به این مطلع :

خسروی را که بود فرزندان
وسخن را به بیت زیر پایان داده است .
و فترقن رسد از این زندان
گفت باشید اگر بهم هم‌پشت
بشکنند زود پشت خصم درشت

۱ - کنایه از تقاضای بیجا و بلند پروازی ناروا .

۲ - این گونه مثل‌ها را بصورت‌های دیگری در ادب فارسی ملاحظه می‌شود از آن جمله

ناصر خسرو در داستان چنار و کدوبن :

نشیده‌ای که زیر چناری کد و بنی
پرسید از آن چنار که تو چند روزه‌ای
بر دست و بر دمید بر او بسر به روز بیست
گفتا چنار سال مرا بیشتر زسی است

برترشدم بگوی که این کاهلی زچسیت

خندیدیس کدو که من از توبه بیست روز

و همین مثل را خاقانی در مناظره چنار و بیدانجیر آورده است باین مطلع :
بیدانجیری بر آید از خاک

گر بر چسب چنار چالاک

۳ - متوفی ۱۸۸۱ میلادی

۴ - کلیله و دمنه بهرامشاهی ، طبع تهران ، ص ۵۱

۵ - حدیقة الحقیقه : داستان بدینگونه شروع شده است :

رفته بودند اشتران به چرام

کرد قصد هلاک نادانی

خویشتن را در آن پناهی دید

پایها نیز در شکافی کرد

آن شنیدی که در ولایت شام

شتر مست در بیابانی

مرد در راه خویش چاهی دید

دستها را به خارزد چون درد

.....

دید در خوشه های خار نجیب

لذت آن بکرد مدهوشش

در پایان گوید ،

که تورا از دو کون غافل کرد .

شهرت است آن ترنجبین ای مرد

۶ - المبدانی صاحب جمیع الامثال گوید : امیر مؤمنان (ع) در روز قتل عثمان به همین

مثل تمثل فرمود .

۷ - موای هم داستانی را همانند این مثل در مثنوی خود آورده است . دفتر دوم از بیت

۲۱۸۷ بیعت :

دید چون دزدان باغ خود سه مرد

باغبانی چون در نظر در باغ کرد

۸ - لافونتن ، نویسنده معروف فرانسه این داستان را به گونه ای دیگر در کتاب خود به نام عرابه

و مگس آورده است .

۹ - متولد ۱۶۲۱ میلادی و متوفی ۱۶۹۵

۱۰ - متولد ۱۶۵۵ « « « ۱۷۴۹

۱۱ - او از امرای اموی است . در زمان عبدالملک حاکم خراسان شد . و فـاتـش در ۸۳ هجری

بوده است .

ارزش جهان

که از ازدها بستدم گنج خویش
ندارد جهان ارزش رنج من

بسی رنج بردم در اشکنج خویش
بمن گفت طبع گهر سنج من

ادیب پیشاوری